

خاطره‌های دم‌کشیده

نکته‌هایی درباره‌ی خاطره‌نویسی

سید حسین حسینی نژاد
عضو شورای تحریریه‌ی مجله
تصویرگر: مجید صالحی

نوشتن خاطره در هر رده‌ی شغلی کاری پسندیده قلمداد می‌شود. با این نگاه در شماره‌ی قبل به این مطلب اشاره کردیم که اگر هر معلم هر سال تنها یک خاطره از تجربه‌های آموزشی و تربیتی‌اش بنویسد، در پایان خدمت ۳۰ ساله‌اش، ۳۰ خاطره‌ی ارزشمند را مستند کرده است؛ خاطراتی که بسیاری از آن‌ها قابلیت تبدیل شدن به داستان و فیلم‌نامه را هم پیدا می‌کنند. در ادامه، به چند ویژگی دیگر اشاره می‌کنیم تا خاطرات ماندگارتری از خود به جا بگذاریم.

با قلم‌بان بنویسیم، با مغزمان ویرایش کنیم

از جمله موانعی که نمی‌گذارد راحت بنویسیم و نوشتن را به تعویق می‌اندازد، نوشتن با مغز به جای نوشتن با قلب است. وقتی قلم را روی کاغذ می‌گذاریم، مدام اصلاح می‌کنیم، خط می‌زنیم و جایگزین می‌کنیم. همین نکته موجب خشک شدن چشمه‌ی نوشتن است. برای رفع این مشکل لازم است ابتدا بنویسیم بی آنکه از کلمه یا جمله‌ای مراقبت کنیم. بی آنکه حتی به درستی املای کلمه‌ای بیندیشیم و بی آنکه کلمه‌ای را خط بزنییم. می‌گویند حتی اگر لغتی را فراموش کردید دنبالش نگردید، جای آن را خالی بگذارید، بعد آن را پیدا می‌کنید. از وقتی این روش را در پیش گرفته‌ام، راحت‌تر می‌نویسم. سریع‌تر و بیشتر هم می‌نویسم؛ بی آن‌که از کیفیت آن کم شده باشد.

ریچارد اسکات جمله‌ی جالبی در این زمینه دارد. وی می‌گوید: «موقعی که مقاله یا یک متن پژوهشی یا یک رمان (یا خاطره) می‌نویسید، هم‌زمان ویرایش نکنید، بلکه فقط بنویسید. متنی را که برای بار اول می‌نویسید، به صورت یک طرح کلی در نظر بگیرید و آن را گسترش دهید و بگذارید لغات به دنبال هم روان شوند.»

جالب است که همین مطلب را بیل هارپر به صورتی جامع‌تر مطرح می‌کند: «زمانی که برای

اولین بار درباره‌ی موضوعی می‌نویسید آن را ویرایش نکنید. نوشتن و ویراستن دو فرایند جداگانه هستند که عملکرد مغز در مورد آن‌ها متفاوت است و اگر شما تلاش کنید این دو کار را هم‌زمان انجام دهید، به طور حتم گیج می‌شوید. ویراستار درونتان را مهار کنید تا هنگام نوشتن متن، ویرایش کردن باعث نشود نوشته‌هایتان دچار شکاف و بریدگی در معنی و مفهوم شود.»

یخ‌بزنند یا دم‌بکشند

می‌رسیم به مرحله‌ی یخ‌زدگی. مثل آبی که در فریزر می‌گذاریم تا یخ ببندد، مدتی نوشته‌ی خود را در فریزر قرار دهید. بگذارید تا زمان از آن بگذرد. بعد از مدتی آن را بیرون بیاورید، بگذارید یخش باز شود. حالا شروع کنید با چشم عقل به آن نگاه کردن. در واقع حالا نوبت مغز است که به جان نوشته بیفتد. نویسندگانی معتقد است: «برای این کلماتی را روی کاغذ می‌آوریم که بتوانیم آن‌ها را تغییر دهیم». اکنون نوبت تغییر است؛ مرحله‌ای که معمولاً کمتر روی آن تمرکز می‌کنیم. برای همین نوشته‌هایمان پر از دست‌انداز می‌شود و کلمه و جمله‌هایمان گوش‌نواز نیست. حتی یک بند نوشته‌مان که شامل چند جمله است، هر کدامش میل دارد به سمتی جدا از بقیه برود.

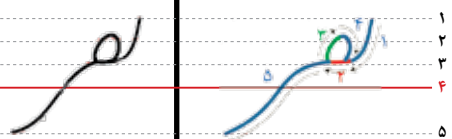
جوادی دلتون در کتاب ۲۸ خطای رایج

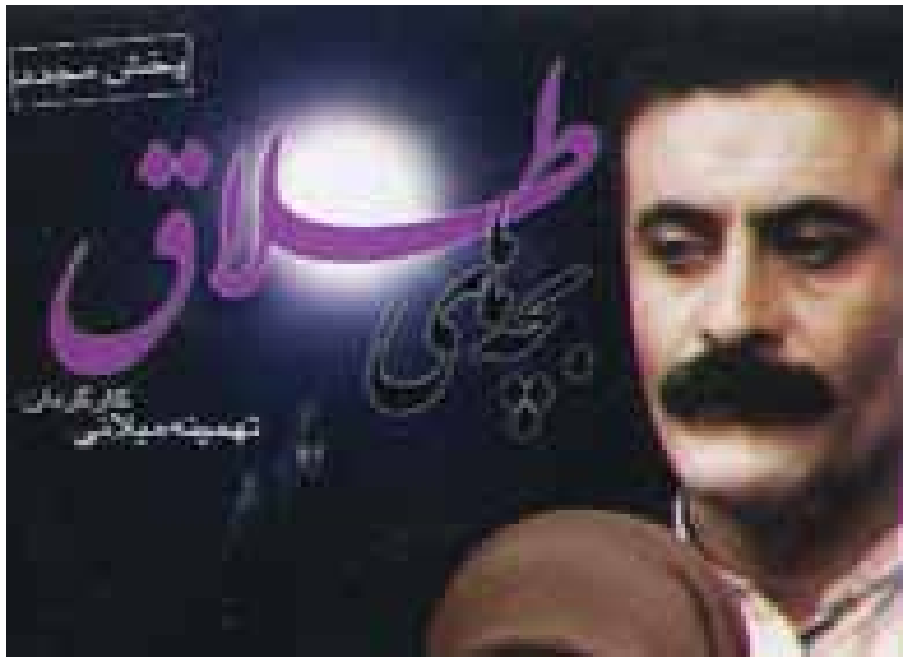
نویسندگان (سوره مهر، ۱۲: ۱۳۹۱) می‌نویسد: «اگر نمی‌خواهید از خیر بعضی کلمات بگذرید و کلمات تازه‌ای جایگزین آن‌ها کنید (یا دست کم آن‌ها را پس و پیش کنید)، به هیچ‌وجه نمی‌توانید با خواننده ارتباط برقرار کنید و داستانتان را نیز فقط خود، دوستان و فامیل‌هایتان خواهید خواند.»

بنابراین، برای آن‌که تجربه‌ای که نوشته‌اید فراگیر شود، از سطح خانواده عبور کند و در دل مردم جا باز کند، مرحله‌ی پس از یخ‌زدگی را با علاقه و جدیت دنبال کنید. در واقع مرز نوشته‌ی خام با نوشته‌ی پخته در این مرحله روشن می‌شود.

کلمات را پس و پیش کنید، حذف کنید، قسمتی را کم و زیاد کنید. اصلاً بپرسید این جمله یا این کلمه به چه کاری می‌آید. اگر به پیشبرد منظور شما کمک نمی‌کند، به راحتی آن را حذف کنید. حتی اگر آن جمله و عبارت را خیلی دوست داشته باشید، در میان خاطرات زیادی که به دستمان می‌رسد، این نکته کاملاً مشهود است که نویسندگان محترم نگذاشته‌اند نوشته‌شان دم بکشد. مدتی از آن فاصله نگرفته‌اند. یک ضرب نوشته و یک راست پست کرده‌اند، یا این روزها با ایمیل فرستاده‌اند.

بینیند، تفاوت دو غذا که از مواد مشترکی ساخته شده‌اند، در ریزه‌کاری‌هایی است که یکی را خوشمزه می‌کند، طوری که مدام تشکر می‌کنیم از سازنده‌اش، و دیگری را به سختی فرو می‌دهیم.





جلسه بعد که با کلاس آن‌ها درس داشتیم، از خود شهرام خواستم قضیه را توضیح دهد تا شاید سریع‌تر و بهتر به نتیجه برسیم. او در پاسخ به سؤال من که چرا مزاحم کلاس درس معلم هایت می‌شوی، پاسخ داد: «آقا به خدا من نمی‌خندم، ولی اکثر معلم‌ها به من گیر می‌دهند و می‌گویند تو داری می‌خندی و مسخره می‌کنی!»

این شد که به یاد رونالدینیو، بازیکن و ستاره فوتبال جهان و برزیل، افتادم. او نیز قیافه‌ای شبیه شهرام ما دارد، با این تفاوت که تمام طرفداران فوتبال دنیا او را دوست دارند و عاشقش هستند، ولی شهرام ما را کسی دوست ندارد و همه او را آزاردهنده و غیرقابل تحمل می‌دانند.

در نتیجه به این فکر افتادم که واقعاً حق با چه کسی است، با شهرام یا با همکارانم؟ و آیا شهرام گناهی جز دندان‌هایی درشت و بزرگ دارد؟ و اگر قرار است شهرام و امثال او را به خاطر این خصوصیت جسمی خدادادی مجازات کنند، پس چرا رونالدینیو را مجازات نمی‌کنند؟ و اصلاً آیا این عادلانه است که با یکی آن‌طور و با دیگری این‌طور رفتار شود؟ واقعاً آیا دندان‌های شهرام ما بزرگ‌تر از دندان‌های رونالدینیو است که این چنین با او برخورد می‌کنیم؟ دیگر اینکه آیا داشتن یک خصوصیت جسمی جرم است که ما او را مجازات کنیم! اگر چنین است باید بیشتر افراد بشر را به خاطر داشتن چنین خصوصیتی مجازات کنیم!

ستاره فوتبال جهان در حالی که اکثر اوقات دهانش باز است و دندان‌هایش نمایان، دوستان، مربیان و طرفداران او، نه تنها سرزنش نمی‌کنند بلکه هر روز او را بیشتر از گذشته دوست دارند و مورد لطف و محبت قرارش می‌دهند. شاید فرق ما با مربیان و دوستان رونالدینیو این باشد که آنان درک درست‌تری از این خصوصیات و ویژگی‌های جسمی دارند. در نتیجه انگ و مهر تمسخر و آزار و اذیت دهنده را به هم نوع خود نمی‌زنند.

از اینجا بود که تصمیم گرفتم با همکارانم موضوع را در میان بگذارم و شهرام را با کسی که دارای همین خصوصیت جسمی و فیزیکی بودم مقایسه کنم تا شاید آنان متقاعد شوند و به تصور اشتباه خود پی‌برند و دیگر خود و شهرام عزیز را اذیت نکنند. دوستان و همکاران عزیز نیز با آغوش باز این قیاس بنده را پذیرفتند. از آن روز به بعد روابط آنان با شهرام بهتر و دوست‌داشتنی‌تر از گذشته شد. من هم بسیار خوشحال شدم که توانسته بودم قدمی هر چند کوچک، برای رفع این مشکل بردارم.

بکشید و جابه‌جا یشان کنید. این خودش تمرین بسیار خوبی برای بهتر نوشتن است.

به خدا من نمی‌خندم

... آقا به خدا من نمی‌خندم، ولی اکثر معلم‌ها به من گیر می‌دهند که چرا یکریز داری می‌خندی و نیست باز است.

آری، می‌خواهم از خاطرهای صحبت کنم که چندین سال پیش در یکی از مدارس برایم اتفاق افتاد. دانش آموزی به نام شهرام داشتیم که اکثر اوقات یا از کلاس درس اخراج می‌شد یا در حال تنبیه شدن توسط معلمانش، به علت تمسخر و خندیدن، بود. اما آیا واقعاً شهرام به معلمانش و آنان که برای تعلیم و تربیت او تلاش می‌کردند می‌خندید یا به چیز دیگری می‌خندید و شاید هم اصلاً او تنها متهم به خندیدن بود.

برایم عجیب بود که چرا شهرام در کلاس‌های درس من نمی‌خندد و مزاحم کلاس نمی‌شود تا اینکه به فکر افتادم علت این موضوع را بفهمم. در نتیجه هر چه در کلاس درس خودم او را زیر نظر داشتیم، هیچ نشانی از تمسخر و آزار و اذیت ندیدم. ذکر این نکته در اینجا ضروری است که شهرام صورتی با دندان‌های بزرگ و درشت داشت، به طوری که در بیشتر اوقات دهان او باز بود. در واقع دندان‌هایش مانع بسته شدن دهان او می‌شدند و تصور اکثر استادان نیز این بود که او دارد می‌خندد و هدفش تمسخر، آزار و اذیت است.

ادویه مناسب، پخت به اندازه و ترکیب به قاعده، یکی را بی‌اندازه دلچسب می‌کند و رعایت نشدن این موارد، دیگری را در نقطه مقابل می‌نشانند.

نوشته هم مثل غذاست یکی جسم را می‌نوازد و دیگری روح را. هر دو باید به اندازه باشند.

این اصل یعنی یخ زدگی یا دم کشیدن را باید در هر نوع نوشتنی رعایت کنیم. یادمان باشد نوشتن فرایندی است که در آن می‌اندیشیم، رشد می‌کنیم و به رشد می‌رسانیم. با چنین نگاهی است که ابتدا تمرکز می‌کنیم و موضوع نوشتن را که در این یادداشت «خاطره» است برمی‌گزینیم و سپس با قلبمان درباره شروع به نوشتن می‌کنیم. بعد که نوشته پایان یافت، می‌گذاریمش کنار برای چند ساعت، چند روز و چند هفته، تا مرحله دم کشیدن را از سر خود بگذرانند. سپس آن را دوباره و چندباره می‌خوانیم تا هر جا نارسایی داشت برطرف کنیم.

قدیم‌ها می‌گفتند درس یکبار و تکرار آن هزاربار (الدرس حرف و تکراره الف). حالا نوشته را یکبار بنویسیم و حداقل دهبار مرورش کنیم تا صاف و صیقلی و دلنشین شود. نظرتان چیست؟

در اینجا خاطره آقای ولی‌الله قائد رحمتی، کارشناس گروه‌های آموزشی متوسطه شهرستان درود استان لرستان را با هم می‌خوانیم. به نظر شما طبق اصل‌های اول و دوم این یادداشت (یعنی: ابتدا با قلبمان بنویسیم و سپس با مغزمان آن را ویرایش کنیم، یخ بزند یا دم بکشند) چه تغییراتی باید در این متن داده می‌شود. مایل بودید، زیر آن‌ها خط

دعوت کننده بی‌عمل مانند تیراندازی است که گمان اوزه ندارد
مولا علی (ع)